

عتیق الله مولوی زاده

27-04-2014

## عوام سواری بجای خر سواری !

شگفتا که از ابتدای خلقت تاکنون هیچ خری آدم نشد و لی باکمال تا سف که در این مدت هزاران هزار انسان به آسانی و راحتی خر شدند و با خریت خودشان مباحثات هم کردند!

شگفتا که هیچ خری از ابتدای پیدایش تاکنون ، خودش برای پالان زدن و بارشیدن نزد هیچ انسانی زانو زد و لی آدمی زاده گان خرصفت خود، به پشت ، پالان بستند و برای سواری ارباب به راحتی جلو پایش زانو زدند!

خران بیچاره، باربری و بارکشی را به عنوان وظیفه و فلسفه پیدایش خودشان انجام داده و میدهند و چه بسا اوقات که از بارکشی زیاد و زخم شانه و کمر و درشتی پالان کمبود علوفه و جو یواشکی اشک میریزند که من بارها اشک مظلومیت این حیوان بی زبان را با چشمان خود م مشاهده کرده ام ، که نشان از ناراضیاتی و بیچارگی و ظلم ستیزی و اعتراض این بیچاره حیوان به حساب می آمد و لی آدمیان خرصفت که نه تنها از خر شدند و بار بردن و سواری دادن ، غمگین و ناراحت نشدند ، بلکه با خریت خودشان دست بدامن خدا افتیدند و با عرعر مستانه خواهان دریافت پاداش و رسیدن به جنت الفردوس هم شدند که در آن باغ خدائی از خوردنی ها و سبزه علوفه های بی حد و بشمارشکم پرکنند و غرق در لذت شوند و جالبتر اینکه این خران بی بخار، بقیه فرزندان آدم را که هنوز انسان مانده اند و به حلقه خران نرفته اند برای خریت و خر شدن و پیوستن به حلقه خران دعوت میکنند، که بیچاره خران اصلی هرگز چنین خیانتی را به هم نو عان خود نکردند!

باکمال تا سف مایه این خریت باز هم ریشه دینی و مذهبی دارد و لی اینبار ریشه این مصیبت از مدرسه خرسازی بنام تصوف و عرفان شیطانی مایه میگیرد. و بندگان خدارا در عالم جهل و بی خبری نگه میدارد، درحالیکه عارفان خدانشناس تصوف و عرفان راستین را چنین تعریف کرده اند .

تصوف، روشی از سلوک باطنی دینی در اسلام است. در تعریف تصوف، نظرات مختلفی بیان شده اما اصول آن بر پایه طریقه ایست که شناخت خالق جهان، کشف حقایق خلقت و پیوند بین انسان و حقیقت از طریق سیر و سلوک عرفانی باطنی و نه از راه استدلال عقلی جزئی میسر است. موضوع آن، نیست شدن خود، و نابود کردن منیت های نفسانی و پیوستن به خالق هستی است و روش آن اصلاح و کنترل نفس و ترک علایق دنیوی و ریاضت و خویشتن داری است ، تا نفس اماره و سرکش شهوت پرست و جاه پرست مهارشود و خودش را برای آرامش و کرامت هموعان خودش قربانی کند .

آری تصوف آمد تا انسان را از قید و بندهای شیطانی رهائی بخشد و راه تعالی و کمال بسوی حقیقت را بر این موجود بنام خلیفه خدا بر روی زمین، هموارسازد، تصوف آمد تا آدمی را از خریت نجات بخشد و لی اسفا که این مکتب بس شریف و مبارک، خودش وسیله برای خرسازی ابنای این امت گردید که ابلیس پیشگان آدم رو، باریکاری و فریب و تظاهر به صوفی گری و شیخ و مرشد و پیری و مریدی

، مردم بیچاره و نا آگاه مملکت ما را در جهل و نادانی نگهداشتند و به مانند خران بی شعور سوار شدند و بهره ها بردند !

و این از مصایب بزرگی است که اگر قومی بدان مبتلا شد نتیجه اش دردی میشود بی درمان و بدور از جبران ، دردی که ملت و مردم ما را در خود گرفته و به مدت بیش از یک قرن آزار میدهد و تا سرحد نابودی به پیش میبرد و من در این باب بنام حوزه عرفان و تصوف و طریقت که حوزه بس زیبا و لطیف از مکتب اسلام است وارد میشوم تا ببینیم که بر این مکتب پراز صفا و پاکی بنام طریقت و سلوک

چه کثافت ها و خباثت ها ئی که انجام ندادند و مردم مسلمان ما را بنام طهارت روحی و معنوی به چه رضالت ها نکشانیدند تاجائی که مولوی و عطار سنائی و بیدل .. را برسوگ غم نشانند که بنام مبارک این آرده مردان و بندگان خالص الله چه نامبارکی ها انجام ندادند و کسی راهم یارای سخن نبود که برای شان میگفت ای خناسان دیگر برای خر سازی این قوم و این امت تلاش نکنید بگذارید این قوم در عالم انسانیت و عقلانیت نیک و بد خود را بر اساس کتاب خدا و سنت رسول الله ، خود تشخیص دهند آری ...

شاگرد صنف هفتم لیسه رخه پنجشیر بودم ، روستائی که من در آن زندگی میکردم از مکتب لیسه حدودا 45 دقیقه با پای پیاده فاصله داشت و ما شاگردان همه روزه این فاصله را می رفتیم و بعد از رخصتی مکتب به خانه بر میگشتیم، راه روستای ما ز بازار بخش خیل میگذشت و از سرپل قابضان به سمت دره پیماوشت جدامشد ، در ابتدای دره میدان کوچکی بود که بعضی اوقات موتر های سرویس و یاموتر های لاری آنزمان در آنجا می ایستادند و آن میدان بنام سرپل بخش خیل یاد میشد ، و حالا هم به آن نام یاد میشود

روزی از روزها از مکتب رخصت شدیم و راهی خانه بودیم ، در سرپل بخش خیل متوجه شدیم که دو عراده موتر یکی موتر ترک و به اصطلاح آنروز لاری و دیگری هم موتر سواری سیاه رنگ که میگفتند بنز است و مامعنی بنزو غیر بنز را نمی فهمیدیم آنچه را بدان آشنا بودیم موتر والگای روسی بود و یا شاید هم برای اولین بار بود که در دره پنجشیر موتر بنز را میدیدیم بناء از راه رفتن باز ماندیم و چندین بار بدور آن دو موتر دو رمیزدیم ، موتر سواری بنز که دروازه هایش بسته بود و شیشه هایش هم دودی به مشکل میشد چیزی را در داخل آن مشاهده کرد ولی موتر لاری که همه جایش معلوم بود و ما با قد بلندک تلاش میکردیم که اشیای داخل لاری را مشاهده کنیم چیزی که برای ما غیر معمول مینمود اشیاء و لوازم آشپزخانه ، از جمله ایلک آرد بیزی و دیگ کاسه و چمچه و اشتوپ و گیلن های آب و تیل و خریطه های دستکش بود که برای جلوگیری از سوختن دست، در برابر آتش از آن استفاده میشد ، اشیای دیگر موجود در آن موتر ،قالین گلیم و توشک و بالشت و غیره بود که دیدن آنها برای ما ،مایه تعجب بود و ما را بیشتر به کنج کاوی و ادارگردانید ، به غیر از ما ، مردمان دیگر منطقه هم روی سنگ های بزرگ نشسته بودند و به جانب آن دو موتر نگاه میکردند ، در یوران و یاراننده های موتر ها برای حفاظت و نگهداری موتر ها هم آنجا حضور داشتند و ما را نظارت میکردند، سوالات مکرر ما بالاخره در یوران را مجبور کرد که به پرسش های ما جواب بگویند برای ما گفتند او بچه ها از مکتب که رخصت شدید بطرف خانه های تان برید که ناوقت میشود چرا اینقدر زیاد سیل میکنید موتر است ، این موتر بنز است و این هم موتر لاری که اشیاء و لوازم سفر را باخومی میبرد ، گفتیم اینها از کیست زیرا قبلا این موتر ها را در این جا ندیده بودیم ، گفتند جنا

ب میا گل جان آغا از تگاب آمده است و این هر دو موتر مربوط به ایشان است در این موتر سیاه خودشان همراه با خانواده معظم شان سوار میشوند و موتر لاری هم وسائل سفر ایشان را حمل میکنند البته لازم به تذکر است که جناب میاگل جان آغا از ولسوالی تگاب بودند که فاصله تگاب از رخه پنجشیر در آن زمان حدوداً شش هفته ساعت باموتر میبود .

جای که این موترها ایستاده بودند در میدانک (پل بخش خیل) نزدیک صدمتری خانه یکی از مریدان جناب میاگل جان آغا بود که از مدرسه دینی قابضان که تنها مدرسه دینی در آن زمان در ولسوالی رخه پنجشیر بود کمتر از 500 متر فاصله داشت.

یکبار متوجه شدیم که از جانب مدرسه قابضان جمعیت انبوه چند صد نفری که با شوق و هلهله و صدای بلند، تکبیر گویان به جانب ما در حرکت استند، ما اول فکر کریم شاید جنازه باشد که مردم حمل میکنند و لی در حمل جنازه ها معمول نبود که مردم با صدای بلند تکبیر بگویند و شعار تو حید سر دهند، جالب تر اینکه حرکت مردم بصورت هسته ای و جمعی بود و هر کسی تلاش میکرد که دستش بجائی برسد و از چیزی بهره مند شود و من برای اولین باری بود که این چنین صحنه را می دیدم برایم بسیار جالب بود ما هم به جانب جمعیت حرکت کردیم متوجه شدیم که تخت بزرگی را که باقالین چه های زیبا مفروش و مزین گردیده بود مردم به شانه های شان حمل میکنند و در دو طرف تخت بوغبندهای بزرگ مخملی قرار داشت که به عنوان منکا از آن استفاده میشد، دیدم مرد تندرست و نورانی و مبارک با لباس و عمامه سفید با چهره مقدس روی تخت نشسته و تسبیح در دست مرئب ذکر خدا و سبحان الله میگوید. چهره مبارک شان آنقدر نورانی و مقدس بود که اگر میگفتند تازه از پیشگاه و ملاقات خداوند یکتا آمده است کسی تردیدی بخود راه نمیداد،... بیچاره مردم ما و جود مبارک رو حانی سراپا معنا را از مدرسه رخه الی منزل مرید شان که حدوداً (500 متر) فاصله داشت حمل میکردند و در نزدیک خانه مرید پائین کردند، افسوس که منزل کوتاه بود و سواری پرازلذت هم بزودی تمام شد.... البته ایشان در راه رفتن به مدرسه هم مردم را سواری کرده بودند ولی باز هم فاصله 1200 متر به همان سوار شدن و پیاده شدنش نمی ارزید ولی چاره نبود اصرار مریدان بود.. و لازم اش اجابت مرشدان، و ما در آن روز غرق در حیرت شدیم بعد از دیدن آن صحنه با عجله خود را به قشلاق مان رساندیم، هر که را میدیدیم با عجله میگفتیم میاگل جان آغا آمده در بخش خیل تشریف دارند، دوتا موتر همایش آمده مالیشان را دیدیم روی تخت سوار بود مردم روی شانه های شان میبردند. جناب شان دوسه روزی را در همان بخش خیل منزل مرید شان سپری کردند و بعدا به سمت بالای پنجشیر تشریف فرما شدند.

حالا سوالی که برای ما بینندگان مطرح میشد این که جناب معظم با آنکه بیش از 45 سال بیشتر عمر نداشتند و نام خدا چاغ و چله و تند رست و به اصطلاح دارای چهار هیکل سالم و کامل در مقام پیرو رهبر طریقت، با کدام دلیل و برهان عقلانی و شرعی فاصله 500 متری رفتن برای نماز را روی شانه های مردم سوار میشدند، مگر مردم بیچاره ما از این جناب پیر طریقت جناب میاگل صاحب مبارک چه چیزی هائی قرضدار بودند که این چنین بارکشی و باز پرداخت میکردند !!

در جمع مریدان و مهمان نوازان تعداد از علما دینی و سرشناس رخه پنجشیر نیز حضور داشتند و هیچ کدام از آنان زبان برحق نکشوندند که این عمل خلاف اسلام و سنت رسول و اخلاق انسانی است.. هیچ یک از علما دینی نفرمودند که جناب میاگل صاحب محترم مکرم معظم این کاری که شما میکنید خلاف

عملکرد رسول خداست وقتی پیامبر اکرم وارد مدینه منوره شدند و یا در سفر های دیگرشان هیچگاه مردم را سواری نکردند و برشانه های مردم راه نرفتند ، علمای بزرگ رخه پنجشیر نیز در جمع مشایعت گران قرار داشتند مدت دو سه روز را در کنار سفره میاگل جان آقا کباب گوشت و قیماق خالص نوش جان میکردند ، شاید اکثریت از علما موجود در آن صحنه با آن سواری میاگل جان آقا قلبا موافق و راضی نبودند ولی سکوت علما در قبال همچو خلاف های معلوم و آشکار موجب میشد که نه تنها شخصیت علمی و مذهبی شان زیر سوال قرار گیرد بلکه مخالفین و بریده گان از دین و مذهب اصل خدا و اسلام و دین را زیر سوال میبرند ، سواری جناب میاگل جان آقا در پنجشیر آنروز بهانه خوبی داد برای چپی ها و کمونست های رخه پنجشیر که با جرئت میگفتند بلی میاگل صاحب تشریف آورده تا مردم را سواری کند یکی از معلمین ما میگفت اوبچه ها من نمیدانم این مردم خراستند و یادام هستند اگر آدم استند ، چرا میاگل صاحب این بیچاره هارا سوار میشود، و اگر جناب میاگل صاحب تکلیف پای و راه رفتن دارد بهتر است بجای مردم خر سوار شود ! شاید بگواید خوب مردم هم میخواهند جنت برند برای رفتن به جنت باید این سواری را بدهند مگر جنت و بهشت در آن دنیا آسان گیر می آید و بعد میگفتند این چه دین و مذهبی است که رهبرش مردم را این چنین سواری میکند و مردم هم از این سواری توقع ثواب و جنت الفردوس را دارند . کمونست ها با استناد مردم سواری جناب فخر المشایخ با ده ها تنز و کنایه همه مقدسات دینی را به تمسخر می گرفتند ..

در حالیکه دین اسلام ، عرفان ، تصوف همه اش برای سبک ساختن و رها ساختن و آزاد ساختن انسانیت از غل و زنجیر و خرافات ، از سنت های جاهلی و شیطانی به میان آمده بود نه اینکه اینچنین مردم بیچاره برای پیران و مدعیان سلوک الی الله چنین سواری دهند و آب دست پر از مکروب و پر از کثافت پیران جهالت را به عنوان تبرک نوش جان کنند ،

خداناترسی این خداناترسان بجائی رسید که زمین های مردم را ، گاوگوسفند مردم و حتی دخترک های مظلوم و بی زبان مردم را به نام نذرونیازی و کنیز هدیه گرفتند و برای لذت حیوانی چه بهره ها که نبردند و اسفا که این همه خبائثت و رضالت بنام دین بنام خدا و بنام پیامبر انجام شد .. ،

در حالیکه عبدالرحمن جامی در کتاب نفحات الانس وصیت نامه مولانا جلال الدین بلخی را به عنوان صوفی و عارف در مقام مرشد و معلم این مکتب چنین نقل میکند  
شما را وصیت میکنم به ترس از خدا در نهان و آشکارا و توصیه میکنم به کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و دوری گرفتن از نافرمانیها و گناهان و پیوسته روزه داشتن و نماز برپا داشتن فرونهادن هواهای شیطانی و خواهش های نفسانی در همه حال و شکیبایی بر درستی مردمان و آزار همه آنان کشیدن و دوری گزیدن از همنشینی با احمقان و نابخردان و عامیان و پرداختن به همنشینی با نیکوکاران و بزرگواران. همانا بهترین مردم کسی است که به مردم سود می رساند و بهترین گفتار آن است که کوتاه و گزیده است و مقصود را می رساند و ستایش تنها از آن خداوند است.

ادامه دارد